

# تولد دوباره اسلام در نگاهی سریع بر فراز یک قرن

## دکتر علی شریعتی



معلم صداقت و صميميت

دکتر علی شریعتی

[www.negarstan.com](http://www.negarstan.com)

پایگاه آموزشی نگارستان

[www.negarstan.com](http://www.negarstan.com)

[ar\\_foroughi@yahoo.com](mailto:ar_foroughi@yahoo.com)

*Alireza Foroughi*

## تولد دوباره اسلام در نگاهی سریع بر فراز یک قرن

### حکایت علی شریعه

لحظات بسیار حساسی بر ما می‌گذرد. ما اکنون سالهای تعیین‌کننده‌ای را می‌گذرانیم. ساعاتی از شب قدر را. به راستی احساس می‌کینم که باران فرشتگان و روح، فرو باریدن گرفته است و مطلع فجر، علیرغم این شب سیاه، نزدیکست.

ارزشهای تازه‌ای خلق شده است و سرنوشت آینده ما اکنون دارد نوشته می‌شود. خودآگاهی ما و تکوین ایدئولوژیک اسلام و بازگشتش از صورت مجموعه‌ای از علوم قدیم و سنت موروثی ناخودآگاه عامیانه به یک دعوت، رسالت و بعثت، آنچنانکه در آغاز بود، به مرحله‌ای از تکامل رسیده است که دشمن را به هراس انداخته، و هر سرعتی یافته است که بسیاری از جناحهای نالائق، نیمه‌آگاه و یا ضعیف را از تعقیب آن عاجز کرده است.

### آشتفتگیها و مقاومتها

این است که بسیاری از این چهره‌ها یا فرماندهاند، یا حتی در برابر، به مقاومت برخاسته‌اند؛ زیرا پیشرفت این نهضت بسیاری از ارزشها و اعتبارها را نیز ساقط کرده است و آنان که ایمانشان با خودخواهیشان همواره عجین است و مذهب در عین حال برایشان پایگاهی از حیثیت اجتماعی یا منبعی از تغذیه اقتصادی نیز هست ناچار نمی‌توانند در برابر آن بی‌تفاوت بمانند.

توطئه‌ها از همه سو آغاز شده است و همدستی نیروهای نامجانس و متضاد از خودی و بیگانه در ریشه‌کن کردن آن به اوج رسیده است. شدت توطئه‌ها به اندازه‌ای است که در میان برخی از افراد و حتی گروههای خودمان نیز آشتفتگیها یی را ایجاد کرده است و ابهامهایی و گاه تیرگیهایی و نومیدی‌هایی.

### استقلال در قضاؤت

این است که از همه جهت نیاز به یک تفسیر عمیق و روشنگر و یک تجزیه و تحلیل علمی مسائل احساس می‌شود. اگر بخواهیم در یک کلمه آخرین نقطه اوجی را که وجود اجتماعی مردم ما در سیر تحول سیاسی و تکامل فکری خویش بدان رسیده است، بیان کنیم، کافی است بگوییم اکنون ما به مرحله استقلال در قضاؤت رسیده‌ایم. قضاؤت در چه زمینه‌ای و چه مسائلی؟ در تمامی آنچه قلمرو آگاهی و مسئولیت یک انسان روشن‌فکر یا یک جامعه بیدار به شمار می‌آید؛ قضاؤت نسبت به جهانی که در آنیم، نسبت به وضعی که داریم و نسبت به تاریخ، مذهب، سرنوشت فردا و بالاخره ماهیت خویش و مایه‌ها، کمبودها، ناهنجاریها، رنجها، نیازها و آرمانهای خویش. اینها همه آیات روشن و بینات محکم این رسالت جدید و بعثت مجددی است که از دمیدن صور در قبرستان عصر ما و نزول دوباره آن روح بر کالبد فسرده نسل ما برپا شده است.

ما اینک آن دوره را که جامعه‌ای دوقطبی داشتیم، گذرانده‌ایم؛ جامعه‌ای که تجزیه شده بود به اکثریتی از عوام که امل و مذهبی بودند و در نتیجه راکد، منحط، کهنه‌پرست و منجمد با جهان‌بینی بسته و هراسان از هرگونه نوآوری، و نسبت به آینده مأیوس و در برابر حال بی‌تفاوت و تنها در اندیشه‌زنندگی روزمره، طهارت فردی و خانه آخرت، و در سوی دیگر اقلیتی

متجدد که همه حیات و حرکت و تصمیم‌گیری و آینده‌گرایی و تکوین و سرنوشت جامعه را در اختیار خود داشت و به دو بخش تقسیم می‌شد: یا مدرنیست فرنگی مآبی بود مصرف‌کننده ادا و کالای بورژوازی غرب، یا روشنفکر مارکسیستی که او نیز مصرف‌کننده ادا و کالای فکری سوسیالیسم صادراتی باز هم غرب، و اینک حرکتی آغاز شده که در هیچ یک از این قالب‌ها نمی‌گنجد و با هیچ کدام از این ضابطه‌ها قابل تفسیر و یا تعریف نیست. هرچند آنان که هنوز چشمنشان بدین نور عادت نکرده است و چهره نور را دیر می‌شناسند، نمی‌توانند اصالت آنرا اعتراف کنند و اساساً ماهیتش را تشخیص بدهند، و طبق معمول هر یک آنرا بر اساس ضابطه‌های پیش‌ساخته‌ای که در ذهن دارد توجیه و تعریف می‌کنند، و طبیعی است که مرتجع‌ها آنرا مدرنیسم یا مارکسیسم اسلامی بنامند و مارکسیستها و مدرنیستها آنرا نوعی ارتقای مدرن یا مذهب مدرنیزه.

اما کسانی که هوشیاری آنرا دارند که یک واقعیت را بر اساس خصلتهای ذاتی آن و با شیوه‌ای منطقی، تحقیقی، بی‌طرفانه و علمی بشناسند و تمیز دهند، نمی‌توانند انکار کنند که آنچه اکنون در برابر خویش دارند، یک حرکت جدید و یک ایدئولوژی جدید (است) و آدمهایی با جهان‌بینی، روح، رفتار و اخلاق جدیدی در جامعه پیدا شده‌اند، که ضابطه‌های خود را دارند، فرهنگ خود را، ایمان خود را؛ و با آنکه جوانند عمیقترین و شدیدترین تأثیرهای انقلابی را در تغییر ارزشها، چهره‌ها و رابطه‌ها در متن جامعه و در اعماق خانواده‌های سنتی نیز به جای گذاشته‌اند و وزن و حضور خویش را در سطح جهانی به اثبات رسانده‌اند، آنچنانکه قدرتها را نیز با وحشت متوجه خویش ساختند.

امروز دیگر قضاوتهایی چون: مذهب باعلم و تمدن مغایر است (که متجددهای مقلد فرهنگ استعماری غربی که مدرنیسم را تبلیغ می‌کردند به دهان ما گذاشته بودند) و یا مذهب افیون توده است (که مارکسیستها در برداشت از نقش ارتقای و تحذیری مذهب قرون وسطایی مسیحیت- کاتولیک در اروپا طرح کرده بودند) قضاوتهایی بسیار کهنه شده است که روشنفکران غیرمذهبی ما نیز اکنون (مگر آنکه هنوز در دایره تقلید و تکرار می‌چرخد) بر زبان نمی‌آورند. زیرا اسلام با چهره نوین خویش طلوعی یافته است که چنین تهمتها بی‌آن سازگار نمی‌نماید و حتی یک روشنفکر غیرمذهبی در برابر آن باید زبان دیگری و لاقل اگر هم تهمت می‌زند و نفی می‌کند، تعبیر دیگری را بجوید. و غالباً چنین روشنفکری هرچند به ایمان مذهبی نرسیده باشد، به این اصل رسیده است که حساب اسلام را باید از این برداشتها و تعبیرها که روشنفکران قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ درباره مسیحیت تکرار می‌کردند جدا کرد و در برابر آن قضاوته دیگر داشت، و غالباً در این قضاوتها اسلام را به عنوان یک دعوت مترقی و رسالتی مردمی معرفتند.

### بیداری و حرکت نوین

در اینجا نمی‌خواهیم یک بحث ایدئولوژیک را مطرح کنیم و یا از اسلام نخستین و مسیر تحولات تاریخی‌ای که پیموده است سخنی به میان آریم. بلکه موضوع سخن ما موج جدیدی است که اکنون در جامعه ما پدید آمده است و حرکتی که اسلام نوین یافته است و دعوتی که نسل جوان و آگاه را به شدت به خویش جذب کرده و به سرعت در زمان خود اثر گذاشته است: اسلامی که با جهان‌بینی توحیدی، بازگشت به قرآن، احیای دعوت ابودر و تشیع علوی و پیوند یافتن با انقلاب سربداریه به جای صفوی در زمان حاضر مشخص می‌شود و خود را از اسلام ارتقای و تشیع صفوی و کلیسای رسمی موروژی جدا می‌سازد، و در برابر اسلام کهنه‌ای که تنها در رابطه میان بازار و حوزه و پیوند حاجی و ملا مطرح بود، اسلامی است که به عنوان یک ایدئولوژی در متن زمان و در صحنه پیکارهای ایدئولوژیک و رویارویی هجوم امپریالیستی و

در مسیر دردها و نیازها و آرمانهای انقلابی ملتهای ما مطرح است؛ و نه تنها از زمان، علم، تکنولوژی، تغییرات سریع در نظام زندگی و سیستم ارزشها و روابط انسانی و دگرگونیهای انقلابی نمی‌هرسد و به زوایای معابد نمی‌خزد. بلکه مدعی رهبری، خلاقیت و مسئولیت عصر خویش است در نجات انسان این عصر و پاسخگویی به دردها و ابهامها و اضطرابهای وجودان انسان امروز.

### نقش شخصیت‌ها

در عین حال نباید سطحی و عامیانه قضاوت کرد و این نهضت را یک رویداد شگفت‌انگیز غیرقابل پیش‌بینی و معجزه‌آسا تلقی نمود که بر اثر نبوغ این یا دلاوری آن، خدمات این بنیاد یا فدایکاریهای آن گروه پدید آمده است، زیرا عمیقتر از آن است.

و با اینکه هرگز نباید نقش کسانی را که با اندیشه یا عمل در تکوین و تصحیح این حرکت بزرگ و عمیق دست داشته‌اند انکار نمود، با این همه، بینش توحیدی و منطق علمی ایجاب می‌کند که شخصیت‌پرست نباشیم و آنچه را که از متن سنتهای الهی برمی‌آید و تنها در مسیر قوانین علمی حاکم بر جهان، تاریخ و انسان قابل تفسیر است، به صورت کاردستی شخصیتها، قهرمانها، نوابغ و چهره‌های محبوب و مراد خویش توجیه نکنیم. زیرا یکی از جاهایی که منطق و بینش توحیدی را کاملاً در برابر فاشیسم، ارتجاع و مارکسیسم قرار می‌دهد دقیقاً تلقی شخصیتها است. چه، آنها که خدا را به عنوان معبد نفی می‌کنند، رهبران خویش را در محراب عبادت و قبله نماز و ستایش و پرستش خویش می‌نشانند، در حالی که خدای پرست موظف است که حتی هر صبح و شام، همه عمر، تکرار کند و تلقین که: حتی محمد بنده اوست و تنها ابلاغ‌کننده پیام او، از آنگونه که در گذشته بوده‌اند؛ و مرگ یا حیاتش در سرنوشت این پیام و در مسئولیت انسان تأثیری نمی‌تواند داشت و نباید داشته باشد.

و می‌دانیم که آخرین سفارش پیامبر ما به دخترش که در ستایش او شعری مدح‌آمیز می‌خواند این بود:

شعر مخوان، قرآن بخوان، و این آیه را بخوان که: وما محمد الا رسول قدخلت من قبله الرسل، افأن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم؟

و آخرین سخنی که با خویش زمزمه می‌کرد، آنچنانکه گویی با ادای هر کلمه پاره‌ای از روحش از کالبدش بیرون می‌آمد (چه لحن سخن، لحن یک محضر بود)، این بود که خدا لعنت کند مردمی را که گور پیامبرشان را عبادتگاه خویش می‌سازند.

می‌بینیم که این طرز تفکر با آنچه در سخنان درخشانترین فلاسفه معاصر همچون هگل، نیچه، شیلر، اشپلنگلر و حتی لنین و روشنفکران انقلابی مائوئیست، استالینیست، مارکسیست، تیتیست، تروتسکیست و انواع دیگر ایسمها و ایستهایی است که همه به اسم خاص چسبیده است، به نشانه آنکه مکتب آپاندیسی از یک رهبر و یک ابرمرد است، چقدر فاصله دارد.

اساساً یک نهضت عمیق فکری- اجتماعی از انبوه ذخایر معنوی و فرهنگیش تغذیه می‌کند و می‌دانیم که اسلام از این جهت بینهایت قوی و غنی است.

اسلام نه تنها به عنوان مجموعه عناصری که فرهنگ و ایمان نام دارد بسیار سرمایه دارد بلکه به ویژه عناصر سازنده، انقلابی و پیکارجویی که هم ایدئولوژی اسلام را و هم تاریخ اسلام را شکل داده‌اند، کاملاً بدان حالتی استثنایی می‌دهند و آنرا از همه فرهنگ‌ها و مذهب‌های دیگر تاریخ ممتاز می‌کنند، به ویژه اگر در تلقی شیعی آن مطرح باشد؛ زیرا تشیع اسلامی است که هرگز تا پیش از صفویه به سرنوشت محافظه‌کارانه و منجمدی که ایدئولوژی‌های موفق پس از به دست آوردن زمام قدرت بدان دچار می‌شوند، دچار نشد. این است که پس از آنکه اسلام پس از مرگ رهبرش به صورت یک فلسفه قدرت حاکم درآمد، تشیع که به صورت اعتراضی از آغاز به مقابله با این نهضت برخاست، اسلام را از افتادن به این ورطه مانع شد و حالت انقلابی آنرا نگاهداشت. و در طول هزار سال پیکار سیاسی با تکیه بر آرمان رهبری عصمت و نظام عدالت، پاسخگوی رنجهای طبقه محروم در برابر اشرافیت، و ملت‌های محکوم در برابر امپریالیسم ساسانی و رومی و، اکنون غربی شد، و نیز تحقیق‌بخش آرزوهای انسانهای آگاه که همواره با جور درگیر بوده‌اند، و حکومتی را که بر آزادی و حرمت انسانی استوار باشد جستجو می‌کردند.

بسیار کوتاه‌نظرانه است که تشیع را از سقیفه و در محدوده درگیری میان علی و ابوبکر و عمر تلقی کنیم. تشیع ادامه مسیر حرکت و نهضتی بود که در متن فرهنگ بشری و به ویژه در مسیر جریان تاریخی فرهنگ ابراهیمی به نام توحید، همواره با تضاد طبقاتی، استثمار و حکومت زور و پول و حق‌کشی و استضعاف انسانی مبارزه می‌کرد، و برای وحدت بشری در برابر نژادپرستی وعدالت طبقاتی در برابر استعباد و اشرافیت و حق‌پرستی در برابر فریب و جهل و سحر مقابله داشته است، و این مسیر در اسلام به گونه جنگ میان پیامبر با اشرافیت قریش و سپس، اسلام با سلطنت ایران و امپراطوری روم تجلی کرد و آنگاه که خود به گونه نظمی در خدمت قدرت حاکم درآمد، تشیع به عنوان پاسدار وفادار این رسالت و بعثت تاریخی و وارث هزارها سال جهاد و شهادت برای آزادی و عدالت انسان چهره علی یافت و تا هنگامیکه با پیدایش صفویه و همدستی ملایان وابسته‌اش تشیع نیز به سرنوشت همان مذاهی دچار شد که خود در طول تاریخش با آنها درگیر بود، همواره پرچمدار توحید به عنوان زیربنای آگاهی، برابری و آزادی انسان، ملت‌ها و طبقات و وارث فرهنگ ابراهیمی و تاریخ تضاد میان فرعون و موسی، نمرود و ابراهیم، عیسی و قیصر، یحیی و هیرودیس، محمد و قریش، علی و معاویه و ... و شهید و جلاد، مردم و جبار و، به تعبیر قرآن، ناس و خناس، خود را در تاریخ انسان نمایاند.

## دو کانون اندیشه و قدرت

اما صفویه از این فرهنگ و از این میراث پر از خون و تلاش و جهاد و ایثار و آگاهی و مسئولیت و حرکت دستمایه‌ای برای ایجاد یک قدرت خشن سلطنتی و قومی و نظامی متعصبانه برای تحکیم قدرت حکومتش بر توده و استخدام ایمان توده در مبارزه با قدرت عثمانیها و همدستی با توطئه‌سازان مسیحیت اروپایی که از قدرت اسلام در اروپای شرقی و سلطه‌اش بر مدیترانه به هراس افتاده بود و زخمهای کاری خورده بود، بر گرد ایران و تشیع حصاری سیاه برافراشت و از ما و فرهنگ ما

جزیره‌ای ساخت که با تاریخ اسلام و با قرآن و با دنیای اسلامی قطع رابطه کرد، و طبیعی است که پس از چندین نسل، درون این حصار به جمود، جهل و رکود مرگبار و انحطاط وحشتناک دچار شدو به مرحله‌ای از ارتقای و انجاماد رسید که مترقبین دعوت انقلابی تاریخ به شکل یک فرقه متعصبانه بسته منجمد و ظاهرپرست، که تنها به درد سیاست‌بازان و قادره‌سازان می‌خورد، درآمد.

متأسفانه این سرنوشت شوم و مرگباری که به سراغ ما آمد، با آغاز دوران رکود و خواب اسلام را در دنیای اسلام را فراگرفته بود همزمان بود و آنچه این انحطاط را تشديد کرد، همزمانی خواب، مرگ و مصیبت ما بود با آغاز حرکت، بیداری و تجدید حیات دشمن اصلی ما اروپای مسیحی، که از مبارزات پیگیرش علیه قرون وسطی، کلیسا و دوران خواب، تقليد، تکرار و تعصب بهره می‌گرفت و بیدری، حرکت، آزادی و رشد سرمایه‌داریش با پیدایش ماشین توأم شد، و یکباره اسلام که خود را در برابر همه قدرتها آسیب‌پذیر می‌یافت و به نیروی ایمانش و به دلاوری جنگجویانش تکیه داشت، خود را در برابر ارتشهایی یافت که با سلاحهایی جادویی مسلح است؛ و شکستهای پیاپی، قهرمان تاریخ را به زانو درآورد و این پهلوان رویین‌تن با جادوگری و تیر سیمرغ دانش و صنعتی که اکنون به خدمت پول و زور درآمده بود نابینا شد و به خواب رفت.

شکست عثمانی، از دست دادن کشورهای اروپای شرقی، یونان، مجارستان، آلبانی، بلغارستان، یوگسلاوی و خلاصه شدن امپراطوری اسلامی به ترکیه جدید و سربرداشتن ملتها در درون امپراطوری، پیکره وحدت را تجزیه کرد و اسلام و قدرت جهانی اسلام که با ظهور صفویه از پشت خنجر خورد و از روی رو به زیر گلوله‌های توب گرفتار آمد درهم شکست، و در چنین دورانی، مرکز قدرت جهانی اسلام که به مرض غریزدگی بسیار متعفن و میمون‌واری دچار شده بود، کشوری شد که همه مفاخر اسلامی و آن همه عظمت و شکوه تاریخیش را، خود، انکار کرد و به جای آن حمامه‌اش ترک بودن شد، و در این صورت، کاملاً مزاجش آمده، که یک قزاق وابسته ناگهان ظهور کند و نسخه‌ای را که استعمار به دستش داده است برای تبدیل این کشور به یک آپاندیس مریض استعمار غربی آمده کند و کشوری که در قرون ۱۵ با فتح قسطنطینیه فصلی در تاریخ بشر گشود که پایان قرون وسطی و آغاز قرون جدید را در غرب با آن تعیین می‌کنند، ترکیه جدیدی شد که با آناتورک آغاز می‌شود و افتخاراتش: تبدیل خطش به خط لاتین، تغییر روز تعطیل از جمعه به یکشنبه و در نهایت، دستور رهبری انقلاب به برداشتن آفتابها از همه مستراحهای مملکت! و به جای آن، ارتش پر از حمامه عثمانی که مدیترانه قلمرو قدرتش بود و سراسر اروپای شرقی را به زیر مهمیز خویش کشیده بود و ضربات کاری بر قلب امپراطوری مسیحیت می‌زد و ارتش و ایتالیا را در تنگنای محاصره به خفغان آورده بود، تبدیل شد به ارتشی که ریزه‌خوار سرمایه‌داری غرب است و نگهبان مزدور منافع استعمار در شرق؛ و عجباً (نمی‌تواند تصادفی باشد) که نسخه بدل آن از همه جهت در ایران که کانون تشعشع فرهنگی و فکری اسلام در سراسر مشرق از اینجا تا اقصای چین بود، و در طول هزار سال در ساختن بزرگترین تمدن و فرهنگ جهانی عظیمترین نقش و قویترین دست را داشت، نیز عمل شد، و دقیقاً در همین زمان بود. چه، ایران مرکز درخشش اندیشه اسلام بود و ترکیه مرکز تجلی قدرت اسلام.

و این دو باید فلچ می‌شد و شد، و باید با اسلام قطع رابطه می‌کرد و کرد. و ملتی که با روح اسلام زنده بود و غنا و قوتش را از این فرهنگ می‌گرفت و با این روح بربا بود و ماهیت و شخصیتش را بر اساس آن گرفته بود، باید تبدیل می‌شد به شبه

فرنگی‌های پوک و پوچی همانند بچه‌خانهای رؤسای قبایل بدوى قلب آفریقا که استعمار برای دلالی میان خود و بومیان از مردم بومی می‌ساخت، می‌تراشید و رنگ می‌زد و اسیمیله‌ها (Assimiles) نامشان.

### نهضت سلفیه

البته این سرنوشت شوم و این هجوم مصیبت و مرگ بی‌عکس العمل بنود. اسلام علیرغم قدرتهای حاکمش که به پلیدی، فساد و ذلت‌پذیری دچار شده بود و یا رسمأً به خدمت قدرتهای استعماری نوین درآمده بود، خود به یاری علمای پاکباز و توده‌های وفادار و فرهنگ نیرومند و بیدارکننده و مترقی و محركش در برابر آن به اعتراض برخاست و تلاشهای بسیاری در زمینه اندیشه عمل و قیام فکری و سیاسی و حتی نظامی آغاز شد، که خود، داستانی بسیار طولانی دارد.

از مصر گرفته تا الجزایر و مراکش و آمده تا ایران، هند و چین - همه‌جا - صحنه پیکار شد، و آنچه روشنفکران سیاهپوست از امه سزر، فرانتس فانون، علیون دیوپ، کاتب یاسین، نیرره، سدار سنگور و امثال اینها به نام مبارزه با غربزدگی و بازگشت به اصالت خویش آغاز کرده‌اند، اسلام لااقل از صد سال پیش آغازگر آن بود، و لااقل دنیا با چهره سید جمال اسدآبادی و دوستش محمد عبده و یاران رزمنده و اندیشمندشان آشناشند، که در اواخر قرن نوزدهم، نهضت بیداری، مبارزه با استعمار، بازگشت به اصالتهای اسلامی و تجدید تولد خویش را در سطحی بسیار گسترد و با شدتی انقلابی اعلام کردند و بیدارکننده ملتهای به خواب رفته اسلام بودند. نهضت بیداری و بازگشت به خویش که دقیقاً ترجمه اصطلاحی است که سید جمال ابتکار کرده است به نام نهضت سلیقه، و نوعی ارتدوکسی یا تکیه بر اسلام نخستین یعنی اسلام راستین می‌باشد، از این زمان شروع می‌شود و این زمانی است که هنوز انقلاب مارکسیستی در شوروی آغاز نشده، هنوز چین در خواب است، هند در دامن استعمار انگلیس آرام و راحت غنوده است، آفریقا به صورت... که باز هم یک روشنفکر محقق مترقی فعلی دقیقاً به همان جای سیدجمال می‌چسبد که صد سال پیش رئیس پلیس ناصرالدین شاه چسبیده بود، و این تصادفی نیست؛ این، شیوه سگ است: وقتی صیاد در صحرا و کوه ناگهان خود را در برابر یک ببر یا یک شیر می‌بیند و ناچار با او درگیر می‌شود، سگ چوپان که با شیر نمی‌تواند برآید رندانه از زیر آلت وی را می‌چسبد و این تنها کاری است که می‌تواند کرد و تنها خدمتی که برای اربابش از او ساخته است، و این شیوه مرسوم جنگ سگ و شیر است.

به راستی نهضت سلفیه به رهبری سیدجمال و عبده چه کرد؟

اسلام در مسیری که این نهضت آغازگر آن بود چهایا به دست آورد و در عین حال چه کمبودهایی داشت؟ در یک کلمه آنچه نمی‌توان تردید کرد این است که اسلام در عصر ما رنسانس خویش را با سید جمال آغاز کرد. و این کاری کوچک نیست، که به تعبیری همه چیز است یا شروع همه چیز است.

### زمینه‌های حرکت

این نهضت در دو زمینه آغازگر حرکتی بزرگ شد: یکی در زمینه سیاسی بود که بیش و کم همه با آن آشنا هستند و آن عبارت بود از:

۱- بیداری روحهای خواب گرفته، روشنایی اندیشه‌های تاریک، برانگیختن اراده‌های فلجه شده و احیای شخصیت جامعه‌ای که در نتیجه فساد نظامهای حاکم، انحطاط روحانیت و اشرافیت رسمی همراه با هجوم فرهنگ و ارزشها استعماری غربی به تباہی رفته بود.

۲- شناساندن چهره استعمارگر به ملتی مسلمان (چهره‌ای که به قول آلبرمی نخستین بار که به کشورهای آفریقایی و آسیایی آمد، شمايل قدیسان را داشت با ادعاهایی پیامبرانه و رسالتی مسیحوار!)، و در نتیجه، برانگیختن توده‌های مسلمان و به ویژه روشنفکران، برای مقابله با استعمار و پیریزی همه انقلابات ضداستعماری کشورهای اسلامی، اشاندن بذر بیداری و آگاهی سیاسی، آزادی، دموکراسی، پیشرفت، قانون و حقوق انسانی در مزرعه بایر و جدان این امت، وجدانی که مدت‌ها بود کشت فرهنگی خویش را از دست داده بود و در عین حال به عنوان ملتی متمدن، با فرهنگ و پیشرفت دیگر وجود نداشت و سلطه جبارانه رجال فاسد و رژیمهای امپراطوری و سلطنتی و منحط، مستبد و متعصب حتی آرزوی رهایی و نیاز به قانون و حق زیستنی شرافتمدانه و مفهوم ترقی، خلاقیت و تمدن و پیشرفت را از آن برده بود.

این بذرافشانی بود که به زودی حاصل داد. در ایران، انقلاب مشروطه و در شمال آفریقا بسیج نیروهای ضداستعماری علیه فرانسه و در مصر، هند و ترکیه شروع مبارزات سیاسی مترقی، تشکیل احزاب بسیار پیشرفت و پیریزی نهضتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عمیق.

۳- در عین حال که سید جمال استعمار را با هوشیاری، بینش علمی و قاطعیت انقلابی می‌کوبید، و میدانیم که در آن دوره استعمار پرچمدار پیشرفت، ترقی و تمدن بود، این مقابل کوبی برخلاف بسیاری از رهبران ضداستعمار آسیا و آفریقا به عنوان عکس‌العملی در برابر نوجویی و نوگرایی، که سوغات استعمار بود، گرایشی ارتجاعی و قهقهایی و سنت‌پرستانه نیافت، بلکه اتفاقاً سید جمال و عبده دو طلايهدار نهضت تسخیر تمدن فرنگی، استخدام ارزشها علمی و عناصر مترقی مدنیت جدید و توجه و تکیه به پیشرفت علم، صنعت، نهادهای اقتصادی، حقوقی و اجتماعی سودمند و روشن‌بینی علمی به شمار می‌آیند. این دعوت تا آنجا است که این دو را می‌توان نخستین روشنفکرانی تلقی کرد که با جمود، ارتجاع و کنه‌پرستی طبقات منجمد و روحانیت سنتی، که پاسدار کهنگی و هراسان از نوگرایی و نوجویی بود، مبارزه کردند، تا آنجا که عبده، آنچنانکه از تفسیرش پیدا است، نهضت آشنازی و حتی توجیه علمی اسلام و تفسیر قرآن را بر اساس قوانین علمی و فرضیه‌های دانش غربی پایه‌گذاری کرد، و در این راه حتی، آنچنانکه طبیعت هر کار تازه‌ای است، خالی از نوعی افراط و مبالغه‌کاری هم نبود تا آنجا که توجیهات رایجی از این قبیل که مثلاً جن همان میکروب است و یا کوشش برای تأویل آیات، احکام و عقاید بر پایه قوانین و علوم جدید، که بعدها بسیار توسعه یافت، بنیانگذارش عبده بود و راه گشایش سید جمال. و این کار، گرچه خالی از خطراتی نبود، اما در اینکه نقش بسیار انقلابی‌ای در فرو ریختن برج و باروی جمود و تعصّب داشت و پنجره‌ها را به روی جریانهای فکری و علمی جهان معاصر گشود نمی‌توان شک کرد.

و اما در وجهه علمی کار: سید جمال، و به دنبال او عبده، بزرگترین گامی که برای نخستین بار در عصر ما برداشتند، کوشش در راه عقلی کردن بینش مذهبی بود و، چنانکه گفته شد، حتی علمی کردن کلام و تفسیر و احکام، به گونه‌ای که این دو را می‌توان مؤسس کلام جدیدی شمرد، که به جای پیوند با فلسفه یونان، منطق ارسسطو و مکتبهای حکمت و علوم باستان، علوم جدید، فلسفه‌های جدید و فرضیات علمی اروپایی قرن نوزدهم را زیربنای منطقی و استدلالی کلام کردند.

این کار اثر بزرگی در تضعیف قدرت ارتجاع، اختناق، کهنه‌گرایی و نابودی خرافات مذهبی و میل به کهنه‌پرستی، جمود و انحطاط که به ویژه در این عصر به اوج رسیده بود و اسلام را زندانی جهل و جمود ساخته بود، داشت و در عین حال از نظر علمی و اجتماعی نیز، پایه‌های تحول، حرکت و خلاقیت و پیشرفت را در جامعه‌های اسلامی و آشناهای اندیشه‌های مسلمان را با افکار، عقاید، زندگی، صنعت و به طور کلی فرهنگ و تمدن عصر ما ریخت.

### نقطه ضعف‌های حرکت

اما آنچه را به عنوان نقطه‌نظرهای ضعف کار و شیوه کار آنان می‌توان گفت (البته باید یادآوری کرد که این نقطه‌های ضعف هرگز از ارزش نقش آنان نمی‌کاهد، زیرا لازمه آغاز هر کاری است)، - یکی دوگانگی شخصیت سید جمال و عبده است، بدینگونه که سید جمال به عنوان یک مصلح بزرگ اسلامی بیش از آنچه از چنین شخصیتی انتظار می‌رود غرق در مسائل دیپلماتیم و تلاش‌های سیاسی می‌شود و بسیار کمتر از آنچه از چنین شخصیتی با چنین رسالتی شایسته است و بایسته، از مسائل فکری و تلاش‌های ایدئولوژیک دور می‌ماند، و همین انتقاد را، منتهی بطور معکوس، درباره عبده می‌توان کرد: او نیز آنچنان در مسائل علمی غرق است که نمی‌تواند در تلاش‌های سیاسی سید جمال با او همگامی کند و پا به پایش برود.

نقطه ضعف دیگر در شیوه کار این دو است: سید جمال مبارزه سیاسی را از بالا شروع کرد، در حالی که او به عنوان یک انقلابی برخاسته از متن مردم، حتی از طبقات روستا، و نیز به عنوان یک متفکر مترقی مسلمان، باید به میان توده می‌رفت و مخاطبیش مردم می‌بود. و این شیوه‌ای است که هم انقلاب (انقلابی راستین و عمیق)، روشنگران انقلابی را بدان می‌خواند و هم اسلام و سنت پیامبر آنرا ایجاب می‌کند و پیروی از آن را واجب.

اما او، دریغا که همه قدرت انقلابی، این همه نیروی تلاش و حرکت و به ویژه آن درخشش خیره‌کننده نبوغ فکری و سیاسیش را در رفت و آمد میان دربارها و در بازی میان رجال و بازیگران کثیف سیاست به هدر داد و بارآورترین سالهای پر تلاش عمرش را در آوارگی و دوندگی میان روسیه و ایران و ترکیه و لندن تباہ کرد؛ و در نتیجه قربانی خیانتها، بی‌شرمیها و توطئه‌سازیهای رجال منحطف، خیانتکار یا مأمور عصر خویش شد. جالب است که در یکی از نامه‌های خصوصیش که در سالهای آخر عمر به یکی از نزدیکانش می‌نویسد، خود بر این ضعف واقف است و بر آن افسوس می‌خورد و کار با مردم را توصیه می‌کند.

و اما عبده نتوانست خود را از قالبهای وجودی یک عالم محقق و مفسر متخصص اسلامی فراتر برد، گرچه در این قالب و در این پایگاه نقشی بسیار عمیق و حتی انقلابی ایفا کرد، آنچنانکه فرحت عباس رهبر انقلاب الجزایر در کتاب La Nuit Coloniale (شب استعماری)، که داستان مبارزات آزادیبخش ملت الجزایر است، آغاز بیداری و حرکت ضداستعماری شمال آفریقا را از لحظه‌ای معرفی می‌کند که عبده به شمال آفریقا آمد و علما را جمع کرد و آنان را به جای غرق شدن در مسائلی فقهی، فلسفه‌های متأفیزیکی و پرداختن به خرافات، ظواهر، تشریفات و شعائر، به بازگشت به قرآن دعوت کرد و خود برای نمونه تفسیری را شروع کرد که سرمشق دیگران شد و بازگشت روحانیت اسلام به قرآن موجب آن شد که قرآن نیز به جامعه، زندگی و به میان مسلمانان بازگردد و سنگ زیرین بنای انقلاب ضداستعماری شمال آفریقا گردد.

اما او نیز کار خویش را از علماء و روحانیون جامعه آغاز کرد، و می‌دانیم که آنان نیز همچون سیاستمداران در یک نظام شکل گرفته منجمد از عناصر محافظه‌کار و دم و دستگاهدار هستند و نه می‌توانند و نه می‌خواهند و نه می‌فهمند. بنابراین آنان نمی‌توانند آغازکننده یک انقلاب مردمی باشند. باید مردم را بیدار کرد و برانگیخت و یک حرکت انقلابی را از متن ناس شروع کرد. و در این حرکت است که از میان روحانیت، عناصر هوشیار و پارسا و شایسته بدان خواهند پیوست و بافت ارجاعی همراه با عناصر منحط و مرتاجع، رفته‌رفته عقب خواهند افتاد و محظوظ خواهند شد. و این درسی است که از پیامبر آموختیم؛ و اساساً سنت پیامبر تنها اقوال و احادیث نیست، بلکه معنی حقیقی سنت، روش، شیوه کار، از کجا باید آغاز کرد و چه خط سیری را و چه استراتژی‌ای را برای رسیدن به هدف باید تعقیب کرد است.

### روحانیت شیعه

متأسفانه آثار نهضت سلفی نه در زمینه سیاسی، که بیدارگری فکری و بسیج و تحریک توده‌ها علیه استعمار و در مسیر انقلاب اجتماعی و مترقی باشد، و نیز آثار اصلاح فکری و تکان و تپش اعتقادی و رشد ذهنی و خودآگاهی ایدئولوژیک و عقلی‌گری و علمی شدن بینش مذهبی، هیچ کدام در ایران دامنه نیافت، هرچند در خارج از ایران سیر تحول و تکامل خویش را به طور مستمر طی کرد؛ و این بود که آنچه باید در اواخر قرن نوزدهم می‌داشتیم و بدان می‌رسیدیم، بیش از نیم قرن به تعویق افتاد؛ یعنی پس از جنگ بین‌الملل دوم یا بعد از شهریور ۲۰ آغاز کردیم.

هرچند هیچگاه جامعه شیعه و حوزه روحانیت شیعه از تکان و از جنبش و از حرکتهای انقلابی خالی نبوده است، اما نه به عنوان یک جریان عمیق و دامنه‌داری که در مسیر حرکت فکری متن حوزه باشد، بلکه به عنوان قیام، اعتراض و ظهور روحهای انقلابی و شخصیت‌های پارسا، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین، گاه به گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعماری قیام می‌کرده‌اند، و از اینگونه است قیام‌هایی که از زمان میرزا شیرازی تا اکنون، آیت‌الله خمینی، شاهد آن بوده‌ایم.

اما چنانکه می‌دانیم، کار شخصیت‌هایی چون سید جمال، میرزا شیرازی، طباطبائی، بهبهانی، ثقه‌الاسلام، مدرس، میرزا کوچک خان، خیابانی و امروز طالقانی و حتی آیت‌الله خمینی که مرجع بزرگ عصر ما هستند، نماینده روح حاکم بر حوزه نیست و این است که آنان در حرکت و دعوت خویش در میان توده و روشنفکران و نسل جوان یاران بیشتری می‌یابند تا در داخل حوزه و از میان هم‌قطاران خویش؛ و چه بسا که این قیامها موقعیت روحانی آنان را تضعیف می‌کند، و سرنوشت آیت‌الله نائینی که به دفاع از مشروطه برخاست و شانس مرجعیتش را فدای آن کرد، نمونه‌اش.

این شخصیتها در طول این صد سال گرچه درخشانترین چهره‌های برجسته روحانیت شیعه به شمار می‌آیند و قدرت و اثرگذاری کارشان را از ایمان مذهبی و مقام روحانی خویش می‌گیرند، و اساساً قیامشان، حتی در تحریم ضداستعماری تباکو و یا در مبارزات ضداستبدادی مشروطه، یک قیام اسلامی و بر اساس مسئولیت دینی‌شان استوار بوده است، در عین حال، با همه عمق و عظمت و تأثیری که گاه کارشان پیدا می‌کرده، و نهضتی را که آغاز می‌کرده‌اند یک نهضت دینی به شمار می‌رفته است، هرگز با یک جهان‌بینی نوین اسلامی و اصلاح فکری و مکتب خاص ایدئولوژیک همراه نبوده است تا

آن را از دیگر مکتبهای فکری رایج ممتاز سازد، و غالباً نموداری از هوشیاری سیاسی رهبر و دلیری و ایمان و تقوی ای او بوده نه نماینده یک مکتب فکری نوین.

این است که ما نهضتهای سیاسی اسلامی بسیار داریم، اما نهضت فکری جدیدی نداشته‌ایم، بطوریکه حتی در مشروطه که یک انقلاب عمیق اجتماعی همراه با فرهنگ، فکر و ادبیات انقلابی و سیاسی و اجتماعی خاص خویش است، با اینکه بنیان‌گذاران و رهبران بزرگ آن، روحانیون برجسته و عاظ انتقالبی و مترقبی بزرگی چون ثقہ‌الاسلام و ملک‌المتكلمين بوده‌اند، می‌بینیم روح و بینش مشروطه بیش از آنچه تحت تأثیر جهان‌بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است و این است که می‌بینیم تنها کار علمی که عالم شیعی در مشروطه می‌کند، کتاب تنزیه المله و تنبیه الامه نائینی است که آن هم تنها و تنها توجیه فقهی مشروطه فرنگی است، و گرنه نقش اساسی رهبران روحانی ما در مشروطه تکیه بر اصول کلی اخلاقی و انسانی از قبیل عدالت، آزادی، برابری، قانون و محکومیت ظلم، جور و استبداد بوده است، و نقش اساسی اسلام، استخدام ایمان مذهبی در مسیر انقلاب است و نه ارائه یک فلسفه سیاسی و فرهنگ انقلابی‌ای که از متن ایدئولوژی اسلام یا مکتب تشیع برخاسته باشد.

### بازگشت به خواب

و اما بعد از شهریور بیست و سقوط استبداد و پایان دوره اختناق و شروع آزادی اندیشه، هرج و مرج سیاسی، درگیری‌های ایدئولوژیک و از سویی بازیافتن آزادی عقیده به وسیله روحانیت و در عین حال در درگیری با حریف فکری تازه‌نفس و نیرومندی به نام مارکسیسم، روحانیت، تحت تأثیر نظام صفوی (نظامی که در عین تجلیل ظاهری روحانیت، دین را و به تبع آن روحانیت را به خود وابسته کرده بود و در برابر خود به تمکین واداشته بود، و این نخستین سازشی است که تشیع و روحانیت شیعی با دستگاه قدرت می‌کند) و نیز تحت تأثیر جمود و انحطاطی که در درون قاجاریه به نهایت رسیده بود، (قرار داشت): مشروطه را منحرف کردند و او متوجه نشد، خواب بود؛ میرزا کوچک‌خان‌ها و خیابانی‌ها از میانشان برخاستند و پرچم انقلاب و آزادی و توطئه‌شکنی را در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی برافراشتند، و آنها همچنان در دثار خویش خزیده بودند و آنها را تنها گذاشته بودند تا نابود شدند؛ قراردادهای تقسیم ایران در ۱۹۰۷ و وابستگی یکپارچه ایران به استعمار انگلیس در ۱۹۱۹ گذشت، و مدرسها از میان آنان فریاد برآوردند، و آنان تکان نخوردند و به خوابشان ادامه دادند.

ناگهان بریدگاه قزاق قزوین به تهران ریخت و یکباره چهره ناشناخته‌ای به نام رضاخان با نسخه بدل آتاورک در دست، بر جامعه مسلط شد و نظامی بر اساس قومیت و آن هم قومیتی که با ارزش‌های استعماری و وابستگی به فرهنگ، قدرت، اقتصاد، سیاست و حتی سلاح غرب و ارزش‌های اخلاقی غرب وابسته است، پی رسخت و آنان مماثلات کردند، جز در غائله رفع حجاب، که آن هم تنها آیت‌الله قمی فریاد برآورد، اما بینالله؛ به خیال اینکه در این مماثلات بیضه اسلام حفظ خواهد شد و آنها به زندگی محصور در مدرسه و حجره‌شان می‌توانند ادامه دهند؛ و در لحظاتی که با یک فتوی می‌توانستند مسیر تاریخ را، همچنانکه در واقعه تنبکو نشان دادند، عوض کنند، خاموشی را برگزیدند و بیست سال خفغان را تحمل کردند و از دست دادن همه آزادیها و حقوق انسانی و مذهبی را و حتی حق گریستان را، حتی داشتن عمامه و ریش و حتی پوشش نوامیشان را.

شهریور بیست آمد، دیکتاتوری رفت و آزادیها رایگان نثار ما شد. اما روحانیت چنان در شور و شوق بازگشت به چادر و عبا و عمامه و ریش و حوزه و سینه و شله و هیأت‌های مذهبی و برگزاری رسمی و علنى عزاداری غرق بود که نه خطر را احساس کرد و مسئولیت را. انگار نیم قرن توطئه و انحراف و بیست سال استبداد و ریشه‌کن کردن همه نهادهای اجتماعی و معنوی و سنتی و اخلاقی این جامعه برایشان کمترین تجربه‌ای به بار نیاورد. نتیجه چه شد؟

توده‌های مردم باز در پوست جمود و تعصب و تاریکی و اختناق خویش خزید و روحانیت باز به قالب‌های سنتی خویش فرو رفت و نسل جوان تحصیل کرده و روشنفکران زمینه بی‌رقیبی برای غلبه مارکسیسم شد. مارکسیسم اکنون با خروارها کتاب و نوشته، با تشکیلات حزبی بسیار پیشرفت‌هایی به نام حزب توده و پشتیبانی ارتش سرخی که شمال را اشغال کرده است، افراد آگاه نسل جوان و تحصیل کرده ما را فتح کرد، به گونه‌ای که جامعه کاملاً دوقطبی شد: توده عوام و مذهبی، نسل جوان و تحصیل کرده توده‌ای، بازار: کانون مذهب، دانشگاه: کانون کمونیسم.

هیأت‌های سینه‌زنی، کتابهای نوحه، دعاها، زیارت‌نامه‌ها، سفره‌های ابوالفضل پارتی و حجره‌هایی که سالها و سالها فقه می‌خواند و آن هم درباره حقوق خواجه، و تمیز کردن میان حیض و نفاس و آن همه پیچیدگی‌های تکنولوژیک درباره طهارت و آداب بیت‌الخلاف و در برابر، تئاتر، کتابهای فلسفی، آثار ادبی، نثر نو، شعرنو، فکر نو، بهترین قلمها، بهترین اندیشه‌های اجتماعی، بهترین نبوغ‌های فکری و بهترین روحهای انقلابی، بهترین آگاهیها و تمامی نسل نو، بیدار، متعهد و پیشرو تنها در اختیار توده یا وابسته به آن و یا به هر حال در تغذیه آنچه او می‌پذیرد. خمس و زکات و نذر و نیاز در اختیار مذهب؛ علوم جدید، هنر ادبیات، حرکت و کوشش‌های انقلابی و مترقی در قلمرو کمونیسم.

### نهضت ملی

دهه اول پس از شهریور بیست، اینچنین گذشت. نهضت ملی آغاز شد و رهبری را جبهه ملی به دست گرفت: شعار، ملی شدن صنعت نفت و طرد استعمار انگلیس و هدف، بازیافتن استقلال سیاسی ملت، تحکیم مشروطیت و نیل به قانون، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، پیشرفت و پاک کردن همه آثار شومی که دوران بیست ساله برجا گذاشته بود. اکنون در برابر جریان و قدرت سیاسی و فکری مارکسیسم یک جریان ملی و اصیل و مستقل در ایران آغاز شده است. گرچه همچون همیشه در متن این حرکت و پیشاپیش این نهضت، چهره‌های صدیقی از روحانیت شیعه وجود داشت، اما این چهره‌ها، نماینده صداقت، آگاهی و مسئولیت انسانی خویش بودند نه نماینده و سخنگوی حوزه. حوزه، نسل جوان و تحصیل کرده خویش را در این بیست سال از دست داده بود. زیرا اکثریت آنها جذب دانشگاه، وزارت فرهنگ، دادگستری، اوقاف، صنایع مستظرفه و دیگر سازمانهای نوبنیاد دولتی و حتی نیروی ارتش شده بودند و در نتیجه حوزه‌ای که پس از شهریور بیست تشکیل شد، عبارت بود از نسل پیری که پیش از کودتای ۱۲۹۹ به جای مانده بود و نوجوانانی که اکنون پس از آزادی از روستاها وارد حوزه شده بودند. و چنین ترکیبی در منحط‌تر کردن حوزه حتی از قبل کودتا مؤثر بود. این بود که در چنین شرایط خطیر و خطرناکی که ملت ما و مذهب ما پس از جنگ و پس از شهریور بیست با آن مواجه بود، حوزه سرخوش از موقیت‌های محدود و سطحی و ظاهری که به دست آورده است، در حصار بسته خویش غنود و در جهان و جهان‌بینی‌ای که عبارت از مثلث کوچکی بود میان نجف، قم و مشهد، تمامی مسئولیتش حفظ وضع موجود بود و پیداست که چنین وجودی با چنین محتواهی نمی‌تواند در برابر عمیق‌ترین توطئه‌های استعمار و همچنین در برابر نیرومندترین ایدئولوژی

فلسفی و انقلابی و سیاسی و طبقاتی مانند (ایدئولوژی) حزب توده که تشکیلات منظم، رهبری مشخص و در عین حال پشتیبانی نظامی و سیاسی ابرقدرت فاتح جهان را داشت مقاومت کند. در نتیجه استغاثه ملت را نشنید، و اصیلترین نهضت رهایی بخش ملت ما، که می‌توانست عزت اسلام را در برابر هجوم امپریالیسم و استقلال اسلام را در برابر سلطه ایدئولوژی مارکسیسم ضیانت کند، از یاری روحانیت، که در آن روز تمامی نیرو و ایمان توده را در قبضه قدرت خویش داشت، بی‌نصیب ماند، و (روحانیت) راه مماشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود را پیش گرفت، به خیال اینکه به پاداش این سکوت، قدرت حاکم، زندگی عبا بر سر کشیده بی‌درد و بی‌دردسرش را در دایره معبد و حجره‌اش حفظ خواهد کرد، و در نتیجه نهضت ملی شکست خورد و دچار همان سرنوشتی شد که نهضت جنگل، که نهضت خیابانی، و تلاشهای بی‌ثمر مدرس تنها.

### سکوت و سازش

چون دیگر نقش فکری و اجتماعی روحانیت در تسکین افکار، تنها گذاشتن نهضت مردم و یا طرد اندیشه مارکسیستی ناچیز شد و قدرت مرکزی توانست دوران آشفتگی و ضعف پس از جنگ و انتقال قدرت را به سلامت بگذراند و بر نهضت ملی و هم حزب توده فائق آید و خود تجدید نیرو کند، آنچنانکه سنت همه قدرتها و ثروتمندان است و منطق سیاست ایجاب می‌کند، عهده‌شکنی و ناسپاسی کرد، و بالاخره در خرداد ۴۲ با زشت‌ترین و اهانت‌بارترین اتهام، پیوند مماشات روحانیت و سلطنت، که در شیعه ۴۰۰ سال دوام داشت و در سنت ۱۴۰۰ سال و در مذهب همیشه، و در اسلام هرگز، گست. چه، نگه داشتن آنچه دیگر به کار نمی‌آید، دور از سیاست است؛ آن هم تنها پایگاهی که به هر حال قدرت اعجازگر ایمان مردم را در اختیار دارد و بر روی ذخایر بی‌پایان انرژی و سوخت نشسته است و وارث تاریخی سرپا زایش و خیزش است و حامل فرهنگی قوی و غنی که ریشه در جان توده دارد و از سرچشممه سرشار و زلالی آب می‌خورد که از دل زمین و سینه خاک خویش می‌جوشد و به نهادها و ارزش‌هایی تعصب می‌ورزد که قابل معامله نیست و برج و بارویی از اصلاح و استقلال و تعصب، بر گرد موجودیت انسانی و ماهیت فرهنگی این ملت افزایش است که بازدارنده و تسخیرناپذیر است و در خاموشترین ایامش ناگاه خفته‌ای از این اصحاب افسوس (ofesus) بیدار می‌شود و از کهف حجره‌ای بیرون می‌پرد و ابوذروار بر سر قدرت فریاد می‌زند و اسرافیل‌وار در صور قرآن می‌دمد و گورها را برمی‌شوراند و امنیت سپاه قبرستان را برمی‌آشوبد و محشر قیامتی برپا می‌کند.

این است که روحانیت شیعه نیز به خاطر ادامه زندگی گیاهی خویش، امر به معروف و نهی از منکر را از رساله‌اش و امامت و عدالت را از رسالت‌ش برداشت و نایب امام و پیرو پاپ شد و ذلت و بدعت جدایی دین از سیاست را پذیرفت تا از بد حادثات در امان ماند. به اقتضای ناموس و تقدیر و سنت لایتفر الهی که من اعان ظالماً سلطه الله عليه، قربانی ظلمی شد که در نجات از مهلکه‌های خطیر با سخن یا سکوت و حضور یا غیبت خویش به یاری‌اش شتافته بود.

روحانیت شیعه، ثمره هزار سال جهاد و شهادت مستمر شیعی در تاریخ اسلام را با ۴۰۰ سال سازش اخیرش با دستگاه ظلم بر باد داد؛ اما سکوت‌ش در این ۴۰ سال از آن سازش ۴۰۰ ساله‌اش ایمان براندازتر بود. چهل سال از ۱۳۴۲ تا ۱۲۹۹ که همه چیز در ایمان و فرهنگ و زندگی و خلق و خوی ملت ما عوض شد و استعمار فرهنگی و روحی و فکری تا مغز استخوان مردم ما رسخ کرد و از درون همه را پوچ و پوک ساخت، آن هم چهل سالی که فرصتهای عزیز بسیاری در آن

مدت برای نجات و عزت ما به چنگ آمد و دریغا که از آن هم، مارکسیسم بهره گرفت و در نتیجه مذهب از متن زندگی ما رفت و اسلام از وجودان مردم و شعور روشنفکر ریشه کن گشت و ما آن شدیم که اکنون می بینیم. و از این ۴۰ سال، سکوت ۲۲ ساله اخیرش از شهریور ۲۰ تا خرداد ۴۲ از همه ناموجه تر و شومتر و وحشتناکتر است و از این ۲۲ سال، غفلت و عزلت و بی دردی و بی مسئولیتی و غبیتش از صحنه میان سالهای شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ از همه بدتر، این دوازده سالی که به بهانه استبداد نیز نبود، اما هر لحظه اش فرصتی تعیین کننده و سرنوشت ساز بود، سالهایی که حتی بسیاری از کشیشان بی درد کاتولیک و روحانیون بی بوی بودایی و مرتاضان خودکش هندوچین به میدان آمده بودند و در راه اصلاح خرافات منحط و مترقی نمودن بینش و حرکت بخشیدن به روح مذهبی خویش، گام بر می داشتند و یا ملت های خود را در کار بیداری و تلاشهای اصلاحی و انقلابی و آزادی بخش علیه جهل و رکود و رژیمهای استبدادی و نظامهای ضدمردمی و فاسد و قدرتهای استعماری یاری می کردند. و در جامعه های اسلامی نیز علمای اهل سنت، که همیشه از چشم شیعه متهم به بسته بودن باب اجتهادشان در دین و وابسته بودن به رژیمهای حاکم در دنیا بوده اند، از فرصت های بی نظیر جنگ جهانی و مشغول شدن ظالمین به ظالمین و بیچارگی قدرتهای استعمار گر انگلیس و فرانسه و ایتالیا و هلند و پرتغال و اسپانیا - که هر یک قطعه ای از میهن مقدس ایمان و ملت راستین اسلام را دزدیده بود - بیش و کم در راه به خود آمدن مردم مسلمان و کشف مجدد اسلام و تکان خویش و تکانیدن روح و اندیشه و ایمان جامعه خویش از گرد و خاک و خس و خاشاک تاریخ بهره گرفتند و حضور اسلام را در صحنه زندگی انسان و سازندگی زمان و تضاد جبهه ها و نیروها و تنافع مکاتب و عقاید تجدید کردند، اما - شگفت! - روحانیت شیعه که وارث پیامبر اور مذهب رهبری و تمدن و شمشیر دو دم و آگاهی و آزادی و برابری مجسم و انقلابی مطلق و روح شعله ور توفنده طوفان جهاد و خون روشنگر جوشنده آفتاب شهادت و نایب امام کتاب و ترازو و آهن و حامل لوای طغیان توحید علیه طاغوت و مسئول محروم سازی همه ماه و عاشورا سازی همه روز و کربلا سازی همه خاک و سرفرازی امر و سرکشی نهی است، عبا بر سرش کشیده و در سعی و هروله میان بازار سربسته و حجره دربسته و تنگنای جانکاه و گودی رزق یا زرق مهرابه یا محرابهای قتلگاه قیام امام حسین و یادآور شهادتگاه علی.

## دکتر علی شریعتی

پایان